



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: ترتب - کلام امام خمینی - مقدمه دوم و سوم
سال دهم
تاریخ: ۸ / بهمن / ۱۳۹۷
مصادف با: ۲۱ جمادی الاولی ۱۴۴۰
جلسه: ۶۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در راه حل امام خمینی در تصحیح امر مهم بدون نیاز به ترتب است. به نظر امام خمینی ما می‌توانیم بدون این که محتاج ترتب باشیم و بدون این که امر مهم را مشروط به عصیان امر اهم کنیم، امر مهم را در عرض امر اهم تصویر کنیم. اصلا بحث ترتب برای این بود که امر مهم تصحیح شود تا عمل مبتنی بر این امر باطل نباشد. همه بزرگان در این چارچوب پیش رفتند، اما امام خمینی می‌فرماید: اصلا نیازی به ترتب به این معنا که امر مهم مشروط به عصیان امر اهم باشد نیست. ایشان شش مقدمه بیان کردند که باید این شش مقدمه بیان شود تا معلوم گردد که امام خمینی به چه طریقی قصد دارند امر مهم را تصحیح کنند. محصل مقدمه اول این بود که اوامر متعلق به طبایع می‌باشند نه افراد. یعنی خصوصیات فردیه مطلقا از دایره متعلق اوامر خارجند و لو این که در خارج این خصوصیات با آن طبایع اتحاد داشته باشند، اما اتحاد وجودی ماهیت و مصداق در خارج، غیر از این است که بگوییم امر به افراد تعلق گرفته است. زید در خارج متحد با انسان است، ولی در عین حال یک طبیعتی داریم به نام انسان که عاری از خصوصیات و عوارض مشخصه است که قطعا اگر این طبیعت بخواهد در خارج موجود شود، حتما باید یکی از آن خصوصیات و عوارض همراهش باشد. زیرا بدون آن عوارض و خصوصیات قابل تحقق در خارج نیست. پس اوامر به طبایع متعلق می‌شوند نه خصوصیات و افراد، هر چند این خصوصیات در خارج با طبایع اتحاد وجودی داشته باشند.

مقدمه دوم

مقدمه دوم در واقع بر می‌گردد به بیان حقیقت اطلاق و تفاوت آن با عموم. محقق خراسانی در کفایه معنایی برای اطلاق بیان کرده‌اند. ایشان فرمود: اطلاق، بویژه اطلاق شمولی عبارت است از این که مولا سریان طبیعت را در ارتباط با همه افراد لحاظ کند. پس اطلاق یعنی این که سریان طبیعت در همه افراد لحاظ شود.^۱

این جا دو اشکال به محقق خراسانی کردند که این معنا برای اطلاق صحیح نیست.

اشکال اول: اگر اطلاق به این معنا باشد مالفارق بین العموم و الاطلاق؟ اگر اطلاق این طور معنا شود فرق بین عموم و اطلاق چیست؟ زیرا در واقع معنای عموم نیز این است که حکم نسبت به همه افراد لحاظ شود. شما نیز مطلق را این گونه معنا کردید که

^۱ کفایه، محمد کاظم خراسانی، ج ۱، ص ۲۷۶.

سریان طبیعت در همه افراد لحاظ شده باشد. پس هر دو دلالت بر سریان و شمول افراد دارند. پس طبق تعریف شما این تعریف شامل عموم نیز می‌شود.

اگر بگویید: تفاوت شمول اطلاق با شمول عموم، از راه وضع و عقل است و همین کفایت می‌کند. به نظر ما تمام نیست؛ یعنی ممکن است کسی ادعا کند، هرچند عموم و اطلاق یک معنا دارند و هر دو دلالت بر سریان نسبت به افراد دارند، اما نوع سریان در اطلاق با نوع سریان در عموم متفاوت است. سریان در اطلاق از راه مقدمات حکمت و عقل استفاده می‌شود، اما سریان در مورد عموم، از راه وضع استفاده می‌شود. در عموم، وضع واضح اقتضاء سریان دارد، ولی در اطلاق، عقل حکم به سریان می‌کند. ولی این تمام نیست و به نظر می‌رسد این تفاوت نمی‌تواند یک فرق ماهوی بین معنای عموم و معنای اطلاق ایجاد کند. این‌که این معنا از چه طریقی به دست می‌آید، می‌تواند باعث فرق شود، بلکه طریقی یکی عقل است و طریقی دیگری وضع، ولی حقیقتاً معنا و ماهیت اطلاق و عموم یکی می‌شود و موجب فرق نیست.

لذا نوعاً به این تعریف محقق خراسانی اشکال کردند که این تعریف قابل نقض است به عام. یعنی این تعریف، تعریف مانع نیست و شامل اغیار و عام هم می‌شود.

اشکال دوم: سریان، نسبت به افراد در طبیعت و ماهیت معقول نیست. یعنی اگر طبیعت و ماهیت را در نظر بگیریم، در آن سریان نسبت به افراد لحاظ نمی‌شود. ماهیت یا به تعبیر دیگر طبیعت یک چیز است، وجود این ماهیت چیز دیگری است. اگر با ماهیت و طبیعت سر و کار داشته باشیم و نظرمان به ماهیت و طبیعت باشد، دیگر به هیچ وجه کاری به خصوصیات فردیه نداریم، این‌ها چیزهایی است که در رابطه با افراد و مصادیق این ماهیت، یا به تعبیر دیگر وجود این ماهیت پیش می‌آید. در مطلقاً به هیچ وجه کاری به افراد و مصادیق نداریم. آن‌چه که در مطلقاً مطرح است، خود طبیعت و ماهیت است و ماهیت نیز سنخش غیر از وجود است. به عبارت دیگر، ماهیت مرز وجود است، اما خود وجود نیست، پس کاری به عوارض شخصیه ندارد.

لذا در بحث مطلق و مقید به محقق خراسانی اشکال شده است که اطلاق به معنای سریان طبیعت در افراد نیست. پس معنای اطلاق چیست؟

معنای اطلاق عبارت است از خود ماهیت و طبیعت. وقتی می‌گوییم چیزی مطلق است، یعنی طبیعت آن چیز مدنظر است، بدون توجه به افراد. مثلاً وقتی طبیعتی مثل بیع موضوع یک حکم شرعی قرار می‌گیرد، آن‌چه مدنظر است، خود طبیعت است و افراد و خصوصیات هیچ دخالتی در موضوع حکم یا به تعبیر دیگر دخالتی در خود حکم ندارند. وقتی شارع می‌فرماید: «احل الله البیع» معنایش این است که حلیت روی ماهیت بیع بار شده است. حال احتمال دارد که در این طبیعت اموری معتبر باشد که اگر شارع آن امور را بیان کرده باشد قهراً آن‌ها در حکم دخیل می‌شوند، مثلاً جایی دلیلی وارد شده که بیع باید به صیغه عربی باشد، قهراً این‌جا موضوع «احل الله» که طبیعت بیع است مقید به صیغه عربیت می‌شود. اما اگر جایی در مدخلیت قیدی شک کنیم، در این صورت اطلاق اقتضاء می‌کند که آن قید منتفی شود، زیرا حکم روی طبیعت رفته و کاری به افراد و مصادیق ندارد.

نظیر این مطلب در مورد ماهیاتی است که توسط خود شرع اختراع شده، مثل «اقیموا الصلوة» (بیع یک ماهیت عرفی دارد، ولی نماز یک ماهیت شرعی دارد که خود شارع این ماهیت را اختراع کرده است). وقتی شارع امر به اقامه نماز می‌کند، یعنی این طبیعت را از مکلف طلب می‌کند و کاری با افراد و مصادیق ندارد.

پس در مقدمه دوم همه هدف این است که اطلاق با عموم متفاوت است. تفاوت عموم و اطلاق در این است که حکم «لم يتعلق الا بنفس الماهية» و فرد و حال و قید، هیچ یک از این موارد دخالتی در طبیعت و ماهیت ندارند. بلکه این خصوصیات و افراد و حالات، مرآتیت از افراد هم ندارند. یعنی جنبه حکایت‌گری از افراد نیز ندارند، ولو این که در خارج نیز باهم متحد باشند. و هذا بخلاف العموم. در عام اتفاقاً نظر به افراد و مصادیق است. «اکرم العالم» با «اکرم العلماء» باهم فرق دارند. این تفاوت‌ها در بعضی از امور آثارش را نشان می‌دهد. «اکرم العالم» یعنی امر به اکرام طبیعت العالم شده است و دیگر هیچ نظری به افراد و مصادیق و حالات خصوصیات عالم نیست. اما وقتی می‌گوییم: «اکرم العلما» یا «اکرم کل عالم»، اکرم کل عالم، بخاطر اشتغال بر لفظ «کل»، معنای اطلاق ندارد. این جا عموم است، زیرا لفظ «کل» آمده که از ادات عموم است. این جا تنها نظر به افراد است، «اکرم کل عالم» یعنی هر فرد و مصداقی از مصادیق عالم باید اکرام شود. پس به طور کلی در عموم نظر به افراد و مصادیق متعلق می‌شود، اما در مطلق، حکم به طبیعت و ماهیت متعلق می‌شود.^۱

فرق بین مقدمه اول و دوم

در مقدمه اول امام خمینی فرمود: طبیعت متعلق اوامر است، نه افراد. اما در مقدمه دوم فرمود: در مطلق، حکم روی طبیعت رفته ولی در عام حکم روی افراد. یعنی فرق بین مطلق و عام یا به تعبیر دیگر تفاوت اطلاق و عموم را بیان می‌کنند.

مقدمه سوم

بطور کلی ادله احکام هیچ نظری به حالات و تراحمات ادله با یکدیگر ندارند. یعنی ادله اصلاً به این نظر ندارند که این مأموریه ممکن است روزی مزاحم با یک مأموریه دیگر باشد. هر تکلیف و دلیلی، متکفل بیان حکم موضوع خودش است. وقتی شارع می‌گوید: «ازل النجاسه» آن زمان که دلیل آمد و وجوب ازاله نجاست از مسجد را بیان کرد، کاری به این نداشت که ممکن است روزی ازاله نجاست مزاحم با نماز باشد. یعنی نظر به حالات مکلف، از حیث تراحم دو تکلیف برای او، نداشت.

«صل» امر به خواندن نماز کرده و کاری هم ندارد که آیا مکلف می‌تواند در شرایطی بین نماز و ازاله یا هر ضد خاصش جمع کند یا نه. ادله کاری به جهت مزاحمت‌هایی که ممکن است بین ادله بالعرض در یک شرایط خاصی پیش بیاید و مکلف نتواند بین آنها جمع کند، ندارند.

پس هر دلیلی ناظر به موضوع خودش و متکفل بیان حکم موضوع خودش است. دلیل به هیچ وجه ناظر به حالات مکلف در مواردی که ممکن است برای مکلف امکان امتثال نباشد و نتواند بین دو تکلیف جمع کند، ندارد. «ازل النجاسه» در جای خودش می‌گوید نجاست را از مسجد زائل کنید، «صل» نیز می‌گوید: باید نماز بخوانید، کاری ندارد که ممکن است روزی وارد مسجد می‌شوید و باید ازاله نجاست کنید، در حالی که نتوانید این دو تکلیف را با هم انجام دهید. این تراحمات و حالاتی که برای مکلف در شرایط خاص پیش می‌آید، هیچ کدام در ادله لحاظ نشده است.

وقتی این حالات مورد نظر ادله نیست طبعاً و قهراً ادله نظر به علاج مزاحمت‌ها هم ندارند. وقتی شارع می‌گوید: نماز بخوان، نظر به مزاحمت نماز با زاله ندارد، چه رسد به این که راه حل و علاج و چاره اندیشه کند که اگر نماز مزاحم با ازاله شد تکلیف مکلف چیست؟ بر این اساس «اشتراط المهم بعصیان الاله» از کجا آمده است؟ از کدام دلیل این سخن استخراج شده است؟

^۱ مناہج الوصول، سید روح الله خمینی، ج ۲، ص ۱۶.

ترتیب با همه تفاوت‌هایی که بین قائلین به آن وجود دارد، از راه اختلاف رتبه بین امر اهم و امر مهم به نوعی می‌خواهد امر مهم را تصحیح کند و بگوید: هر دو امر فی زمان واحد موجودند. یعنی امر اهم مطلق است، امر مهم مشروط است. شرط آن نیز عصیان الایم است. واجب اهم مطلق است، هیچ شرطی ندارد. واجب مهم نیز مشروط به عصیان اهم است. سوال این است که این شرط از کجا آمده است؟ از کجا می‌گویید واجب مهم مشروط به عصیان الایم، بالاخره اگر اشتراط، شرط شرعی باشد باید از لسان ادله به دست بیاید و ادله آن را بیان کنند. مثلاً از کجا فهمیدیم نماز ظهر، مشروط به شرط زوال است؟ زیرا در یک دلیل بیان شده است. از کجا فهمیدیم حج مشروط به استطاعت است؟ از دلیل «و لله علی الناس حج البیت من استطاع علیه سبیلاً». خود ادله اشتراط اوامر و واجبات را به برخی از شروط بیان کردند. اگر شرط شرعی باشد باید خود شارع بیان کند، ما که از خودمان نمی‌توانیم شرط شرعی را بیان کنیم. اگر شارع نگفته بود که نماز ظهر منوط به تحقق زوال است، از کجا می‌فهمیدیم که چنین شرطی در نماز ظهر است.

حال ببینیم که آیا واقعا در امر مهم چنین شرطی بیان شده است؟ آیا جایی داریم که نماز را مشروط به عصیان اهم کرده باشد؟ کجا چنین چیزی است؟ علتش نیز این است که تراحمات یک امور مقطعی و اتفاقی است. مهم این است که قانون بنحو کلی جعل می‌شود. حکم متوجه طبیعت می‌شود و کاری به افراد و مصادیق ندارد. به عبارت دیگر مزاحمت‌هایی که بعضاً برای بعضی از افراد در مورد دو تکلیف پیش می‌آید، ربطی به طبیعت و ماهیت ندارند. زیرا اگر این تراحمات مربوط به طبیعت و ماهیت بودند، هیچ‌گاه نباید این دو باهم مجتمع می‌شدند، در حالی که بعضی از اوقات اجتماع این‌ها باهم مشکلی ندارد. به این نحو که مکلف هم امر به نماز دارد و هم امر به ازاله. اگر ساعت ده صبح مسجد برود، امر به ازاله متوجه او شده است و وقتی ظهر مسجد می‌رود امر به نماز متوجه او شده است و نماز می‌خواند. این دو تکلیف دو طبیعتی هستند که ممکن است باهم مزاحمتی نداشته باشند؛ وقتی مکلف ساعت ده صبح مسجد می‌رود، نمازی بر او واجب نیست، بلکه طبیعت ازاله نجاست بر او واجب است. در این صورت فرد دیگری با تکلیف مزاحم نشده است، اما ظهر که به مسجد می‌رود، مسجد طاهر است و تکلیف نماز متوجه اوست. این مطلب حاکی از این است که تراحم فقط در رابطه با بعضی از افراد و مصادیق ماهیت ازاله نجاست و ماهیت نماز پیش می‌آید. این تراحمات ربطی به ماهیت و طبیعت ندارد. این‌ها گاهی در بعضی از افراد و مصادیق پیش می‌آیند.^۱

نتیجه مقدمات سه گانه

تاکنون سه مقدمه بیان شد:

مقدمه اول: امر به طبیعت و ماهیت متعلق شده است نه به افراد و مصادیق.

مقدمه دوم: معنای اطلاق «صل» یا «اقیموا الصلوة» این است که حکم متعلق به «طبیعة الصلوة» شده و اساساً سریان حکم نسبت به افراد و مصادیق مورد نظر نیست برخلاف عموم که در آن سریان حکم نسبت به افراد مورد نظر است.

^۱ مناہج الوصول، سید روح الله خمینی، ج ۲، ص ۱۶.

مقدمه سوم: تراحم بین برخی از اوامر ربطی به طبایع ندارد. بلکه این تراحمات به افراد مربوط می‌شوند. لذا ادله کاری به این تراحمات ندارند. زیرا حکم ادله روی طبیعت رفته است و طبیعت نیز به افراد کاری ندارد. مزاحمت‌ها مربوط به افراد و خصوصیات است و تراحماتی که بعضاً پیش می‌آید ربطی به طبیعت‌ها ندارد.

نتیجه این است که آیا با ضمیمه این سه مقدمه می‌توانیم بگوییم امر مهم مشروط به عصیان امر اهم است شرعاً؟ این اشتراط از کجا آمده است؟ از کجا شما دلیل امر مهم را مشروط به چنین شرطی می‌کنید؟ (هنوز سه مقدمه دیگر باقی مانده است و باید دقیقاً معلوم شود که این مقدمات دنبال چه هدفی هستند و امام خمینی چه چیزی را نفی می‌کند؟)

امام خمینی در درجه اول می‌گویند: اشتراط امر مهم به چنین شرطی ثبوتاً ممکن نیست. در درجه دوم می‌فرمایند: اثباتاً نیز دلیلی بر این اشتراط نداریم.

چرا بنابر نظر امام خمینی ثبوتاً این شرط را نداریم؟ چرا ممکن نیست بتوانیم امر مهم را مشروط به عصیان امر اهم کنیم؟ ایشان می‌گویند: اصلاً معقول نیست. در مرحله دوم می‌خواهند بگویند: بر فرض ممکن هم باشد، اثباتاً هیچ دلیلی بر این امر نداریم. چرا ثبوتاً ممکن نیست؟ چرا امکان ندارد که امر مهم را مشروط به عصیان امر اهم کنیم؟ زیرا:

اولاً: ادله و اوامر متعلق به طبیعت‌ها هستند.

ثانیاً: در مطلق و ماهیت و طبیعت اصلاً نظر به افراد نیست.

ثالثاً: تراحمات بین ادله مربوط به افراد و مصادیق است نه طبایع.

حال که ازاله نجاست با نماز مزاحم شدند، «اقم الصلوة» نمی‌تواند مشروط به عصیان نسبت به ازاله باشد. زیرا این مزاحمت مربوط به افراد و مصادیق است. الان در این شرایط برای این مکلف که ظهر به مسجد رفته این تراحم پیش آمده است و این یک فرد و مصداق است و ادله نظری به افراد و مصادیق ندارد. اصلاً کاری به تراحمات ندارند تا بخواهند راه علاج به مکلف ارائه دهند. پس از نظر ثبوتی، از نظر مقام ثبوت امکان اشتراط امر مهم به عصیان اهم نیست. علاوه بر این در هیچ دلیلی ندیدیم که چنین شرطی بیان شود. یعنی اثباتاً نیز دستمان از دلیل کوتاه است. بالاخره در جایی، دلیلی باید این شرط را بیان می‌کرد.

پس نه ثبوتاً و نه اثباتاً نمی‌توانیم امر مهم را مشروط به عصیان امر اهم کنیم.

تاکنون با این سه مقدمه شرطیت شرعی عصیان الا هم را برای امر مهم نفی کردیم.

ممکن است کسی بگوید این شرط، یک شرط عقلی است و لازم نیست شرط نقلی باشد که در جلسه بعد آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»